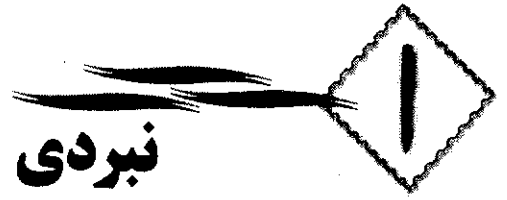


# نبردی برای ارزش‌های جهانی

نویسنده: تونی بلر

منبع: فارین افرز (Foreign Affairs)، شماره ژانویه و فوریه ۲۰۰۷ (بهمن ۱۳۸۵)

برگردان: چشم‌انداز ایران



آقای تونی بلر، نخست‌وزیر انگلستان، تلاش کرده در این مقاله به مخالفان جنگ، خود و نیز گزارش گروه‌های عراق (بیکر-هانسلیون) پاسخ دهد تا شاید از تنگنای بی‌احساسی مردم انگلستان به‌خورد و مردم امریکای بوش نجات یابد. روال نشر به این گونه بوده که مقاومت ایران و لبنان را در برابر زورگویی تروریست نمی‌داند، ولی برای حفظ امانت در ترجمه تغییراتی در آن ندادیم. باشد که خوانندگان عزیز بر ضرورتی فعال و نقدی عالمانه به این مقاله نمایند.

است که چقدر این کتاب پیشرو و مترقی است. به‌عنوان فردی با مذهبی دیگر، در برابر این کتاب سر تعظیم فرود می‌آورم. به‌عنوان یک فرد خارجی، قرآن به صورت کتابی اصلاح‌گر مرا به خود می‌آورد، کتابی که تلاش دارد تا به ریشه‌های اصلی ادیان مسیحی و یهودی بازگردد. یعنی همان تلاشی که قرن‌ها بعد، توسط کلیسای مسیحی صورت گرفت (اشاره به پروتستانسیم و مکتب بازگشت با پیشگامی مارتین لوتر، کشیش مسیحی). قرآن، کتابی جامع است. در این کتاب، کسب علم و دانش مورد ستایش قرار گرفته، در حالی که از خرافه‌گری اعلام‌انزجار شده است. قرآن، کتابی است روشمند و در زمینه‌های ازدواج، زنان و چگونگی حکمرانی، بسیار از زمان خود جلوتر می‌باشد. با راهنمایی‌های این کتاب، گسترش اسلام و غلبه آن در سرزمین‌های مسیحی یا مشرک، بعثت گسترده بود. اسلام، یک امپراتوری را بنیان نهاد و در طول قرن‌های متمادی، پیشگام جهانیان در اکتشافات علمی و



## ریشه‌های افراط‌گرایی (Extremism)

شواهدی که تاکنون به دست آمده، نشان می‌دهند، دلیلی که ما (نیروهای ائتلاف بخصوص دولت بوش و بلر) برای پاسخ به عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر انتخاب کردیم، با ارزش‌تر از آنچه در آن زمان به نظر می‌رسیده بوده است. با توجه به تهدید وسیعی که از سوی گروه‌های تروریستی بین‌المللی احساس شده بود، به‌راحتی می‌توانستیم مسئله امنیت را به‌عنوان دلیل اصلی جنگ علیه ترور، مطرح کنیم، اما چنین نکردیم. ما گسترش ارزش‌های جهانی را به‌عنوان دلیل اصلی و محوری جنگ علیه ترور انتخاب کردیم. با این عمل، نشان دادیم که گروه تروریستی دیگری مانند طالبان یا حاکم مستبد دیگری چون صدام را در جهان تحمل نخواهیم کرد. از ابتدا نیز می‌دانستیم که یک ایدئولوژی ارتجاعی (افراط‌گرایی اسلامی) را نمی‌توان تنها با کشتن یا به زندان انداختن رهبرانش شکست داد، بلکه باید از اساس عقاید و ایده‌های آن را از بین برد و بر آنها چیره شد.

به نظر من، وضعیتی که ما امروز در آن قرار داریم، یک وضعیت جنگی است. اما این جنگ کاملاً با جنگ‌های مرسوم متفاوت است. جنگی که هم‌اکنون میان ما و دشمنان ما جریان دارد، جنگی است که با استفاده از روش‌های نظامی معمولی و متداول پیروز نخواهد شد. در این نبرد پیروز نخواهیم شد، مگر آن‌که بتوانیم هم‌زمان با پیروزی در عرصه نظامی، در پیاده‌سازی ارزش‌های جهانی و شکست دادن ایده‌های ارتجاعی نیز موفق شویم. تنها، در صورتی می‌توانیم در چنین جنگی پیروز باشیم که بتوانیم به جهانیان اثبات کنیم، ایده‌ها و ارزش‌های ما قدرتمندتر و بهتر از ایدئولوژی عقب‌مانده تروریست‌هاست. باید نشان دهیم که این ارزش‌ها تنها آلت‌زناتیب و جایگزین ممکن برای آنها به‌شمار می‌رود. باید مساوات و انصاف خود را در کار برد این ارزش‌ها، به آنها نشان دهیم. هیچ‌گاه قادر به کسب حمایت واقعی جهانیان از عملیات نظامی لازم برای تأمین امنیت کشورهای خود نخواهیم بود، مگر آن‌که با توجه به نگرانی‌های آنها در زمینه فقر، تخریب محیط‌زیست و بی‌عدالتی در جهان، با شدت عمل یکسانی، علیه این مشکلات جهانی نیز وارد عمل شویم.

ریشه‌های موج نوین تروریسم و افراط‌گرایی جهانی، بسیار عمیق هستند. این مسائل، ریشه در دهه‌ها استعمار، اجحاف و تهاجم سیاسی غرب در جهان اسلام و عرب دارد. با این وجود، چنین تروریسمی اجتناب‌ناپذیر، نبوده و نیست. تا آنجا که بررسی‌های من نشان می‌دهد، مهم‌ترین نکته درباره قرآن این

تولیدات هنری و فرهنگی به‌شمار می‌رفت. علاوه بر این، معیارهای رواداری در قرون وسطی، بیش از سرزمین‌های مسیحی در سرزمین‌های اسلامی دیده می‌شود، اما پس از رنسانس، در اوایل قرن بیستم، هم‌زمان با چیره‌شدن روند اصلاحات و روشنگری در غرب، جهان اسلام و عرب در شرایطی نامن، تدافعی و بدون چشم‌انداز روشنی به آینده، قرار داشت. برخی از کشورهای مسلمان، مانند ترکیه، حرکتی گسست‌گونه و دفعی به سمت سکولاریزم داشتند. این در حالی بود که دیگر کشورهای مسلمان، در شرایط ناشی از استعمار خارجی، ناسیونالیسم عقب‌مانده، تهاجم سیاسی غرب و افراط‌گرایی مذهبی گرفتار شده بودند. در این زمان مسلمانان به این نتیجه رسیدند که وضعیت وخیمی که بر اسلام حکم فرما شده است، دلیل عقب‌ماندگی‌های آنها می‌باشد. در نتیجه تندروهای سیاسی، تبدیل به تندروهای مذهبی شدند و به عکس؛ تندروهای مذهبی، تندرو سیاسی گردیدند.

برخی از حکمرانان کشورهای اسلامی سعی کردند با شرکت دادن برخی از رهبران رادیکالیسم اسلامی و بخشی از ایدئولوژی مربوط به آن در قدرت، فضایی، هر چند محدود، برای آنها فراهم کنند. در حالی که رادیکالیسم سیاسی سرکوب و از آن دوری گزیده می‌شد، رادیکالیسم اسلامی مورد تمجید رهبران کشورهای اسلامی قرار می‌گرفت، در نتیجه چنین رفتارهایی به احساس نیازی برای تغییر در بین مسلمانان انجامید. آنها فکر می‌کردند که راه احیا اعتماد به نفس و پایداری اسلام، ترکیب افراط‌گرایی مذهبی و نوعی سیاست پوپولیستی

است که دشمنان آن «غرب» و «رهبران اسلامی همکار غرب» هستند. به نظر می‌رسد که مشتاین نوع افراط‌گرایی، افکار و دکترین مذهبی باشد. به همین دلیل در زمان کوتاهی، در میان شاخه‌های مختلف مسلمانان، که توسط افراط‌گرایی و وهابی حمایت می‌شوند و در برخی از طلاب مدارس مذهبی خاورمیانه و آسیا، ایدئولوژی جدیدی متولد شد و به اطراف جهان صادر شد. در واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر، ۳۰۰۰ نفر از شهروندان بی‌گناه کشته شدند. اما نخستین بروز چنین تروریسمی، در خیابان‌های نیویورک اتفاق نیفتاده بود. بیشتر افراد بسیار بیشتری، در نتیجه این تروریسم جان باخته بودند. این قتل عام‌ها تنها در جریان عملیات تروریستی علیه منافع غرب رخ نداده بود، بلکه در قیام‌ها و هرج و مرج‌های سیاسی در اطراف جهان دیده شده بود. قربانیان این نوع از تروریسم را می‌توان در تاریخ معاصر بسیاری از سرزمین‌ها از جمله هند، اندونزی، کنیا، لیبی، پاکستان، روسیه، عربستان سعودی، یمن و کشورهای بی‌شمار دیگر، یافت. بیش از ۱۰۰۰۰۰ انسان در الجزایر قربانی شدند. در چین و کشمیر، مشکلات سیاسی که می‌شد از طریق مسالمت‌آمیز حل گردد، تحت فشار تروریسم، هیچ راه‌حلی برای آن باقی نمانده است. امروزه در ۳۰ تا ۴۰ کشور جهان، تروریست‌ها اعمال تروریستی خود را به گونه‌ای طراحی می‌کنند که به شدت با این ایدئولوژی مرتبط می‌باشد. اگر چه کادرهای فعال تروریست‌ها نسبتاً کم تعداد هستند، اما آنها از احساس گسترده رنج ناشی از استعمار و استثمار در بین مردم جهان اسلام و عرب بهره‌برداری می‌کنند. این نوع از اعمال تروریستی، وقایعی جدا از هم نیستند. آنها بخشی از یک جنبش در حال رشد هستند. جنبشی که معتقد است، مسلمانان از جایگاه حقیقی خود دور مانده‌اند، فرهنگ غرب آنها را مسخ کرده و همچنین حاکمان مسلمان نیز به صورت خانثانه در این پروژه مسخ‌سازی درگیر هستند. حکمرانان کشورهای اسلامی با کسانی که به دنبال احیای جایگاه گذشته اسلام و اعتماد به نفس و خودکفایی مسلمانان از طریق نبرد با غرب و دستاوردهای آن هستند، مبارزه می‌کنند. جنگ علیه تروریسم در مادرید یا لندن یا پاریس، مانند نبرد علیه اعمال تروریستی حزب الله لبنان یا جهاد اسلامی فلسطین یا گروه‌های ستیزه‌جو در عراق می‌باشد. قتل عام بی‌گناهان در بسلن (Beslan) بخشی از همان ایدئولوژی است که جان انسان‌ها را در لیبی، عربستان سعودی یا یمن می‌گیرد و زمانی که دولت ایران از چنین تروریسمی حمایت می‌کند، ایران نیز با همان ایدئولوژی، بخشی از اهدافی می‌شود که باید با آن مبارزه کرد.

استراتژی‌های سیاسی گاهی به صورت استادانه و گاهی نیز از روی غریزه طراحی می‌شوند. احتمالاً در این جنبش (جنبش افراط‌گرایان اسلامی)، استراتژی‌ها به صورت غریزی تدوین می‌شوند. این جنبش دارای ایدئولوژی، جهان‌بینی، ایمان عمیق و اصول فئاتیسیسم (مکتب ارتجاع) می‌باشد. این جنبش در بسیاری از جهات شبیه کمونیسم انقلابی اولیه است. چنین جنبشی همواره نیاز به ساختارها و مراکز فرماندهی یا حتی وسایل ارتباطی مجهزی ندارد. در این جنبش همان‌طور عمل می‌شود که افکارشان شکل گرفته است. استراتژی این جنبش در اواخر دهه ۱۹۹۰، روشن شد. اگر فعالان این جنبش هدف خود را تنها در مبارزه در محدوده جهان اسلام متمرکز کرده بودند، با این خطر روبه‌رو می‌شدند که مسلمانان همدست آنها، که مانند هر انسانی دارای وجدان و خرد منصفانه هستند، فئاتیسیسم آنها را رد کنند. نبردی دربار اسلام، تنها نبرد مسلمان علیه مسلمان بود. افراط‌گرایان متوجه شدند که می‌بایست نبرد کاملاً متفاوتی را ایجاد کنند، یعنی نبرد مسلمانان علیه غرب.

تئوری نبرد اسلام علیه غرب همان چیزی است که در حملات ۱۱ سپتامبر تحقق یافت. من هنوز شگفت‌زده هستم، وقتی می‌بینم که بسیاری از افرادی می‌گویند، تروریسمی که هم‌اکنون جریان دارد، نتیجه تهاجم نظامی به افغانستان و عراق می‌باشد. به نظر می‌رسد آنان اعمال تروریستی پیش از ۱۱ سپتامبر را فراموش کرده‌اند. غرب هیچ حمله‌ای به این جنبش، پیش از ۱۱ سپتامبر انجام نداده بود، بلکه این خود غرب بود که نخست از سوی این تروریست‌ها مورد حمله قرار گرفت. مرشد این نبرد

دلیل دشمنی ما با آنها وجود چنین ایدئولوژی ارتجاعی می‌باشد، اما این «ما» تنها از کشورهای غربی تشکیل نشده است. «ما» متشکل از مسلمانان، مسیحیان، یهودیان یا حتی هندوهاست. «ما» تمام آن افرادی‌اند که به رواداری مذهبی، تحمل عقاید دیگران، دموکراسی، آزادی و حقوق بشر که توسط حکومت‌های سکولار اداره می‌شود، معتقدند. این نبرد، جنگ تمدن‌ها نیست، بلکه نبردی برای تمدن است. این نبرد، نبردی ریشه‌دار و طولانی میان پیشرفت و ارتجاع، میان آنان که خواهان جهان مدرن هستند و آنان که خواهان محو آن هستند، میان خوش‌بینی و امید از یکسو و ترس و بدبینی از سوی دیگر، می‌باشد. در هر نبردی، نخستین چالش، درک دقیق سرشت آن چیزی است که بر سر آن نبرد می‌شود و اینچاست که می‌بینیم راهی طولانی برای گذار، وجود دارد. برای من شگفت‌آور است که بسیاری از متفکرین غربی معتقدند، بروز تروریسم جهانی، تا حدودی تقصیر اعمال خود ماست. برای درک درست سرشت نبرد، نخست باید بپذیریم که این نوع از اعمال تروریستی، بخشی از یک جریان جهانی است. چنین اعمال تروریستی (مانند واقعه ۱۱ سپتامبر) تنها در ایالات متحده و کشورهای هم‌پیمان او صورت نمی‌گیرد، بلکه حتی در کشورهایی که نمی‌توان آنها را در شمار شرکای درجه اول غرب به‌شمار آورد، نیز جریان دارد.

علاوه بر این، درگیری‌های فرقه‌ای در عراق و افغانستان، ربطی به آزادسازی آن کشورها از اشغال آمریکا ندارد. هدف افراط‌گرایان، جلوگیری از تحول آن کشورها به کشورهای دموکراتیک است. مخالفت با دموکراسی در میان افراط‌گرایان محدود به دموکراسی «سبک غربی» نیست، بلکه اصولاً آنها با هر نوع تفسیری از دموکراسی مخالف‌اند. این افراط‌گرایان اسلامی و نه نیروهای نظامی ما هستند که بی‌گناهان را می‌کشند و این کار را با ظرافت خاصی نیز انجام می‌دهند. اعمال تروریستی افراط‌گرایان و مسئولیت ما برای ختنی‌سازی این اعمال، تنها دلیل ادامه حضور نظامیان ما در عراق و افغانستان است. به نظر من این حرف‌که تروریسم اسلامی، محصول فقر در جوامع اسلامی است، از اساس بی‌پایه است. البته، تروریسم اسلامی از مشکل فقر به عنوان بهانه‌ای برای اعمال تروریستی خود بهره می‌گیرد، اما رشد اقتصادی که محور فقر یکی از نتایج آن است اساساً در عقاید مرتجعانه آنها جایی ندارد. علاوه بر این، تروریست‌ها با تشکیل کشور مستقل فلسطینی در همسایگی اسرائیل مخالف‌اند، آنها تنها به تشکیل کشوری فلسطینی قانع نیستند، بلکه خواهان نابودی و محو کامل اسرائیل هستند. این تروریست‌ها، ایدئولوژی خود را بر افراط‌گرایی مذهبی بنیان نهاده‌اند. این افراط‌گرایی، انواع دیگر افراط‌گرایی‌های مذهبی را نیز تحمل نمی‌کند، بلکه در جهت نسخه خاص اسلامی آن عمل می‌کند. تروریست‌ها نمی‌خواهند تا کشورهای مسلمان به سمت مدرنیسم گام بردارند. آنها امیدوارند، به کمک هلال افراط‌گرایی که هم‌اکنون در منطقه کشیده شده، گام‌های نوپا و لرزان اسلام مدرن به سوی آینده را از بین ببرند. آنها می‌خواهند، جهان اسلام به دوران حکمرانی الیگارش (حکومت موروثی) مذهبی نیمه‌فئودالی، بازگردد. با وجود تمام این دلایل روشن، بسیاری از کشورهای غربی به پرو پاگاندای (تبلیغات هدف‌دار شکل‌دهنده افکار عمومی) افراط‌گرایان توجه کرده و آن را می‌پذیرند. آنها (افراط‌گرایان) برای تبلیغ و تأیید گفته‌های خود، به گونه‌ای با رسانه‌های ما بازی می‌کنند که بسیاری از احزاب قدر سیاسی نیز قادر به انجام چنین بازی سیاسی نیستند. کشورهای غربی یادشده به خونریزی‌ها در عراق نگاه می‌کنند و آن را دلیلی برای خروج نیروهای نظامی ما از عراق به‌شمار می‌آورند. هر کشتاری که در عراق صورت می‌گیرد، در عوض آن که بهای شرافت تروریست‌ها نوشته شود، به عنوان نشانه‌ای از مسئولیت ما در ناامنی شمرده می‌شود. بسیاری معتقدند روند شکل‌گیری و ادامه جنگ عراق در سال ۲۰۰۳، به قدری نادرست بوده که آنها (کشورهای مخالف جنگ) حتی حاضر به پذیرش حقیقت آن چیزی که آشکارا در جریان است، نیستند.

بخشی از مردم معتقدند که حملات تروریستی، کلاً نتیجه سرکوب مسلمانان به وسیله غرب است. برخی از افراد مطمئن هستند که با خروج ما از عراق و افغانستان، حملات متوقف خواهد شد. برخی از افراد افراطی این

دسته نگاه منصفانه‌ای به منازعه میان اعراب و اسرائیل ندارند و فکر می‌کنند که ما هر چه گزافی برای حمایت از اسرائیل پرداخته‌ایم و با این منطقی‌شان با دشمنان اسرائیل احساس همدردی می‌کنند. اگر دلیل اصلی این نبرد را تشخیص می‌دادیم، می‌فهمیدیم که تنها در نخستین گام‌های مسیر پیروزی قرار گرفته‌ایم، اما بخش گسترده‌ای از متفکرین غربی هنوز موفق به درک این نکته نشده‌اند.

با توجه به مسائلی که بیان شد، باید با این ایدئولوژی ارتجاعی، در هر جا مبارزه نمود. تروریسم اسلامی، شکست نخواهد خورد تا زمانی که ما نه تنها با روش‌های آنها، بلکه با عقاید افراط‌گرا نشان مبارزه کنیم. منظور من این نیست، تنها با زبان به آنان بگوییم که اعمال تروریستی نادرست می‌باشد. منظور من این است که برای آنان روشن سازیم که اعمال آنها در ایالات متحده احمقانه است، نوع حکمرانی مورد نظر آنها پیشا فئودالی است، نظرات آنها در باب ایمان و زنان ارتجاعی است. ما باید نه تنها اعمال وحشیانه آنها، بلکه دلایل نادرست‌شان در مخالفت با غرب و تلاششان برای اقناع ما به این که دیگران (و نه خودشان) مسئول خشونت‌های آنان (افراط‌گرایان) هستند، را رد کنیم.

در عصر جهانی سازی، نتیجه نهایی نزاع بین افراط‌گرایی و پیشرفت، آینده ما را تعیین خواهد کرد. همان‌طور که نمی‌توانیم تغییرات جوی اطرافمان را نادیده بگیریم، بیش از این نمی‌توانیم ضرورت انجام چنین نبردی را نادیده بگیریم. انفعال و انداختن مسئولیت این خشونت‌ها به گردن ایالات متحده یا فریب دادن خود به این شکل که این اعمال تروریستی یکسری وقایع جدا از هم هستند و ربطی به یک جنبش جهانی ندارند، اساساً و قطعاً نادرست هستند.

#### نبردی در دو جبهه

علاوه بر آنچه تاکنون بیان شد، باید مسئله مهم برگزاری انتخابات‌های آزاد در عراق و افغانستان نیز در بررسی‌های ما وارد شوند. روند برگزاری این دو انتخابات نشان داد که در صورت اعطای فرصت، مردم خواهان دموکراسی هستند. از زمانی که افغان‌ها از خانه‌های خود بیرون آمده و در نخستین انتخابات تاریخ کشور خود حاضر شدند، این افسانه که دموکراسی تنها مفهومی غربی است، به پایان رسید. در عراق نیز، مردم با وجود خشونت و ارباب‌بهای صندوق‌های رأی رفتند. تعداد شرکت‌کنندگان نهمین بود، بلکه آن قدر زیاد بود که سبب شرمساری بسیاری از دموکراسی‌های غربی شد. نتیجه نهایی این دو انتخابات آن بود که عامه مردم خواهان دیکتاتوری نیستند، چه دیکتاتوری سکولار و چه دیکتاتوری مذهبی. این انتخابات نشان داد که در صورت شرکت حامیان صدام و ملا محمد عمر در انتخابات، آنها قادر به کسب آرای چندانی نمی‌شدند. مسلمانان عراقی و افغان آشکارا گفتند، دموکراسی همان قدر که حق شما غربی‌هاست، حق ما نیز می‌باشد. آنها خواسته خود برای تشکیل جامعه‌ای که در آن مردم با فرهنگ‌ها و مذاهب‌های مختلف بتوانند به صورت صلح‌آمیز در کنار یکدیگر زندگی کنند را در این انتخابات نشان دادند. این انتخابات نیز بخشی از جنگی بوده که مادر آن درگیر هستیم، یعنی جنگ میان افرادی که خواهان دموکراسی هستند و آنها که با دموکراسی دشمن‌اند. چه کسی تلاش می‌کند تا دموکراسی خواهان را از خواسته‌های خویش باز دارد؟ در عراق ترکیبی از جهادی‌های خارجی، صدامیست‌های پیشین و ستیزه‌جویان مخالف دموکراسی، اما در افغانستان، ترکیبی از قاچاقچیان مواد مخدر، طالبان و القاعده. مشکل آنها این است که دموکراسی را یک ارزش غربی می‌دانند که در فرهنگ اسلامی جایی ندارد. در این میان تئوری توطئه‌هایی نیز دائماً توسط برخی از متفکرین تکرار می‌شوند. این تئوری‌ها از خواسته غرب برای تسلط بر نفت عراق تا طرح‌های غرب برای تسلط امپریالیستی گسترده شده‌اند. بخشی از متفکرین غربی نیز با این تئوری‌ها موافق‌اند. چرا این افراد مرتجع (افراط‌گرایان) دست به چنین نبرد وحشیانه‌ای زده‌اند؟ زیرا آنها ارزش پیروزی یا شکست را به خوبی درک می‌کنند. از نخستین روزهای نبرد این مسئله برای آنان کاملاً روشن بود. البته، غرب اشتباهات بسیاری را در جهان اسلام و عرب مرتکب شده و حقوق بشر را نیز گاهی زیر پا گذاشته است، اما با توجه به آنچه گفته شد،

بهترین تعریف برای این جنگ، نبرد میان دموکراسی و خشونت می‌باشد. مطمئناً، سرعت انجام پاکسازی نیروهای وابسته به حزب بعث بخصوص انجام بی‌دقت آن در میان نیروهای نظامی، مسئله‌ای قابل بحث است، با این حال گویا فراموش شده است که نگرانی اصلی در سال ۲۰۰۳، احتمال رخداد یک بحران انسانی در عراق بود. ما در آن زمان جلوی شکل‌گیری این بحران را گرفتیم، همچنین در آن زمان برای پاک‌سازی نیروهای بعثی فشار جهانی بسیاری به ما وارد می‌شد.

به هر روی، مسئله اصلی از زمان ترور مسئول سازمان ملل در عراق در آگوست ۲۰۰۳ به این سو که باید تمرکز ما معطوف به آن می‌شد، مسئله امنیت بود. افراط‌گرایان مرتجع تلاش کرده‌اند تا به وسیله خشونت، بازسازی عراق و پیشبرد دموکراسی را متوقف سازند. مشکلات مربوط به خطوط انتقال نیرو و برق‌رسانی به دلیل بی‌توجهی مسئولان عراقی‌ها یا نیروهای ائتلاف نبوده، بلکه به دلیل خرابکاری ستیزه‌جویان بوده است. مردم عراق با توجه به اعمال تروریستی و تحرکات جوخه‌های مرگ ستیزه‌جویان، در فضای ترس و وحشت زندگی می‌کنند. صدام، پیش از سقوط خود با طرخی از پیش تعیین شده، دستور آزادی برخی از این تروریست‌ها را از زندان صادر نمود.

اینها اعمالی تصادفی نیستند، بلکه بخشی از یک استراتژی کلی بوده و هستند. زمانی که این استراتژی نتوانست نیروهای ائتلاف را زودتر از موعد مقرر از عراق بیرون کند، زمانی که در جلوگیری از برگزاری انتخابات ناکام ماند، افراط‌گرایان پیرو این استراتژی به قتل عام فرقه‌ای و نژادی روی آوردند. بیشترین سببعت و جنایت در تخریب مکان مقدس شیعیان در سامرا دیده شد. اگر افراط‌گرایان بتوانند این استراتژی را با موفقیت اجرا کنند. در عراق، افغانستان، لبنان یا هر کشور دیگری که خواهان طی کردن مسیر دموکراسی است - در نتیجه چشم‌انداز آینده دموکراتیک جهان اسلام و عرب، در توفانی از قتل عام پوشیده خواهد شد. به همین ترتیب، اگر این کشورها دموکراتیک شوند و پیشرفت کنند، یک‌تاهم پیروز علیه پرو پاگانندای افراط‌گرایان در باره غرب و کل سیستم ارزشی آنها (افراط‌گرایان) خواهد بود.

به هر حال، نیروهای ایالات متحده، بریتانیا و بسیاری از کشورهای دیگر، آنجا (عراق و افغانستان) مستقر شده‌اند تا به رشد نیروهای امنیتی بومی کمک کنند، از فرایند دموکراسی پشتیبانی کنند و همچنین سپری دفاعی در برابر تروریسم و تهدیدات آن برای فرایند دموکراسی فراهم کنند. نیروهای ائتلاف در نبرد خود از حمایت کامل سازمان ملل متحد نیز برخوردارند.

بحث و گفت‌وگو درباره عقلانی بودن تصمیمات اولیه به خصوص درباره عراق، هم چنان ادامه خواهد داشت. مخالفان می‌گویند که عراق هیچ‌گاه یک تهدید نبوده است، چرا که آنجا هیچ سلاح کشتار جمعی وجود نداشته و یا این که تجارت مواد مخدر همچنان در افغانستان جریان دارد. من تأکید می‌کنم که عراق به راستی یک تهدید بود، چرا که دو جنگ منطقه‌ای راه انداخته بود، ۱۴ قطعه‌نامه سازمان ملل علیه آن صادر شده بود و آخرین گزارش گروه تحقیق عراق نیز این امر (تهدید استراتژی یک بودن عراق) را نشان می‌داد. من یادآوری می‌کنم که در پی جنگ عراق، دستاوردهای عمده‌ای در مبارزه با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی داشته‌ایم، برای نمونه می‌توان به توقف برنامه هسته‌ای لیبی و شبکه سلاح‌های هسته‌ای عبدالقادر خان اشاره کرد. یادآوری می‌کنم که طالبان مسئول تولید و تجارت مواد مخدر بودند و القاعده و پایگاه‌های آموزشی آن را در خاک خود جای داده بودند، اما نتیجه این بحث‌ها هر چه باشد، اگر واقعاً نتایج‌ای هم وجود داشته باشد، حقیقت این است که، درست یا نادرست، صدام و طالبان از قدرت خارج شده‌اند و هم‌اکنون یک دلیل روشن وجود دارد تا لازم شود که ما از مردم آن کشورها حمایت کنیم و این دلیل همانا خواسته آنها برای رسیدن به دموکراسی می‌باشد. از ژوئن ۲۰۰۳، نیروهای چند ملیتی با پای بندگی به قطعنامه‌های سازمان ملل و تحت حاکمیت نخستین دولت انتخابی تاریخ عراق فعالیت کرده‌اند. در افغانستان، حاکمیت سازمان ملل به صورت گسترده‌ای جایگزین شده است.

نکته کلیدی درباره این مداخلات این است که این اعمال تنها به خاطر تغییر رژیم‌های حاکم بر آن کشورها نبوده، بلکه شامل تغییر سیستم‌های ارزشی حاکم بر کشورهای یاد شده نیز می‌شود. پرچم این نبرد در حقیقت "تغییر رژیم"



نیود، بلکه نام درست آن "تغییر ارزش‌ها" بود. به همین دلیل است که گفتم آنچه در آنجا صورت گرفت، با ارزش تر از چیزی است که در آن زمان مورد تمجید قرار گرفت. طنز تلخ آن است که افراط‌گرایان درک روشن تری از واقعیت جاری در عراق و افغانستان نسبت به بسیاری از مردمان غربی دارند.

### نبردی برای قلب‌ها و ذهن‌ها

سرانجام، این که این جنگ، نبردی برای پیشبرد مدرنیسم است. بخشی از این نبرد تنها از دوران اسلام قابل هدایت و پیروزی است. در همین جا اجازه دهید، یادآوری کنم که افراط‌گرایی، تنها صدایی نیست که از اسلام به گوش می‌رسد. میلیون‌ها مسلمان که در سراسر جهان پراکنده‌اند، همان چیزی را می‌خواهند که دیگران نیز می‌خواهند. آنها می‌خواهند هم خود و هم دیگران آزاد باشند. آنها رواداری را به عنوان یک فضیلت به‌شمار می‌آورند و به مذهب دیگران به‌عنوان بخشی از مذهب خود احترام می‌گذارند.

این جنگ، نبردی برای ارزش‌هایی است که سبب پیشرفت جوامع می‌شوند و به همین دلیل ما باید در این نبرد پیروز شویم. اگر می‌خواهیم که زندگی خوبی داشته باشیم، هیچ جایگزینی غیر از جنگ برای این ارزش‌ها در دست نداریم. این امر به این معنی است که نه تنها در کشور خود، بلکه در سراسر جهان بر روی ارزش‌هایی که به آن ایمان داریم، ایستادگی کنیم. نیاز داریم تا ائتلافی جهانی حول ارزش‌های جهان‌شمول بنا کنیم و از طریق آن اقدام به عمل نماییم. اتخاذ سیاست انفعال نتایج مخربی برای ما به همراه خواهد داشت. تمام استراتژی افراط‌گرایان اسلامی مبتنی بر احساس نادرستی است که انسان‌ها را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد. پاسخ ما به این استراتژی مرگبار، باید مجموعه‌ای از ارزش‌های به‌قدر کافی محکم و جامع (ملاک) باشد تا بتواند همه انسان‌ها را با یکدیگر متحد سازد.

چنین پاسخی تنها شامل اتخاذ تاکتیک‌های نظامی و امنیتی نیست. این نبرد، جنگی مربوط به قلب‌ها و ذهن‌هاست، درباره افتخار و اثبات این نکته به انسان‌ها که ارزش‌های ما برای آنان بهترین انتخاب است، چرا ما تاکنون موفق نشده‌ایم؟ زیرا ما به‌قدر کافی مصمم، نیرومند و بی‌تردید در نبرد بر سر ارزش‌هایی که به آن معتقدیم، نبوده‌ایم. باید بدانیم که کار بزرگی در پیش رو داریم. ائتلاف جوامع غربی درباره سرشت این نبرد، خودکاری بسیار مشکل است، اما پس از انجام آن باید نیروهای میانه‌رو، معتدل و مدرن جهان اسلام را برای پیروزی در برابر مخالفان مرتجع، تقویت کنیم.

باید نشان دهیم که ارزش‌های ما تنها ارزش‌هایی غربی نیستند، چه برسد به این که تنها آمریکایی یا آنگلو ساکسون باشند. این ارزش‌ها احساس مشترک انسانی و ارزش‌هایی جهان‌شمول هستند که حق شهروند جهانی به‌شمار می‌روند.

افرادی که در برابر ما صف کشیده‌اند، کسانی هستند که از ما متنفرند، اما ورائی این افراد، تعداد بسیار بیشتری از مردم هستند که از ما متفر نیستند، ولی درباره محرک‌های ما، خیرخواهی ما و انصاف ما شک دارند. اینها (اکثریت موافق مردم) افرادی هستند که می‌توانند از ارزش‌های ما پشتیبانی کنند، اما معتقدند که ما آنها را به‌صورت گزینشی و تبعیض‌آمیز مورد پشتیبانی قرار می‌دهیم. اینها مردمی هستند که ما باید با آنها رابطه برقرار کنیم. آنها باید بدانند که این جنگ، علاوه بر امنیت و رفاه، نبردی برای عدالت و آزادی است.

همان‌طور که می‌بینیم در مجموعه انتقادهایی که از عملکرد ما می‌شود، تنها با تردیدهای جدی درباره علاقه‌های ملی خود روبه‌رو نیستیم، بلکه در معرض آزمون‌های حیاتی درباره تعهدمان به ارزش‌های جهانی نیز هستیم. اگر ما به عدالت معتقدیم، چگونه می‌توانیم اجازه دهیم که روزانه ۳۰۰۰۰ کودک در جهان بمیرند، در حالی که می‌توان از مرگ آنها جلوگیری کرد؟ اگر ما به مسئولیت خود در برابر نسل‌های آینده اعتقاد داریم، چگونه می‌توانیم نسبت به تخریب سیاره خود بی‌تفاوت باشیم؟ چگونه می‌توانیم سیستم تجاری جهانی مبتنی بر تجارت

ناعادلانه داشته باشیم؟ چگونه می‌توانیم صلح را در خاورمیانه برقرار کنیم، بدون آن که مشکل فلسطین و اسرائیل را حل کنیم؟ وظیفه ما این است هر جامردمی در ترس و وحشت زندگی می‌کنند و چشم‌اندازی برای پیشرفت ندارند، در کنار آنها قرار بگیریم و با آنها در هر جا هستند، چه میانمار، چه رومانی، سودان یا یمن، باهوا حساس یگانگی کنیم. هر جا که کشورها در مسیر فرایند توسعه دموکراتیک قرار گرفته‌اند، باید دستی گشاده برای کمک به‌سوی آنها دراز کنیم. همه این مسائل نیازمند آن هستند که در سراسر جهان، سیاست خارجی مشارکتی فعالی را به‌جای انزوا سازی پیگیری کنیم و چنین سیاستی متحقق نخواهد شد مگر با یک ائتلاف جهانی محکم که آمریکا و اروپا قلب آن را تشکیل می‌دهند. ائتلاف نهایی جهانی که برای پیروزی در نبرد برای ارزش‌های جهانی ضروری است، همین جا پایان نمی‌گیرد، بلکه این تازه شروع کار بزرگی است که در پیش رو داریم.

اجازه دهید، کمی رک باشم. من همیشه با سیاست‌های ایالات متحده موافق نیستم. گاهی این کشور می‌تواند دوستی در دسرساز باشد، اما رشته احساسات ضد آمریکایی در بخش‌هایی از اروپا ناراحت‌کننده است، آن هم زمانی که این احساسات در برابر منافع درازمدت جهانی که ما به آن اعتقاد داریم، قرار می‌گیرد. خطری که امروز از سوی سیاست‌های ایالات متحده احساس می‌شود این نیست که این کشور در بخش‌های مختلف جهان دخالت می‌کند، خطر این است که این کشور ممکن است سیاست بی‌تفاوتی و عدم‌مداخله را پیش بگیرد. جهان نیاز دارد و می‌خواهد که این کشور در امور جهانی مداخله داشته باشد. واقعیت این است که هیچ یک از مشکلاتی که ما را تحت فشار قرار داده‌اند، نمی‌تواند بدون دخالت آمریکا حل گردد.

### مسئله‌ای برای امنیت

نبردی که هم‌اکنون جریان دارد، برای اطمینان از تحقق برنامه‌ای است که تنها محدود به مسئله امنیت نمی‌شود. امروزه تقسیم‌بندی‌های جهانی به "سخت" و "نرم" دارای مخاطراتی می‌باشد. سیاست‌های "سخت" در برابر اعمال تروریستی

و سیاست‌های "نرم" در برابر مسائل مربوط به فقر و بی‌عدالتی اتخاذ می‌شوند. چنین تقسیم‌بندی خطرناک است، چراکه این مفاهیم به‌شدت به یکدیگر وابسته هستند. اگر پاسخ صحیح به جریان تروریسم جهانی، کاربرد جهانی ارزش‌های جهانشمول است، پاسخ به فقر و بی‌عدالتی نیز کاربرد همین ارزش‌ها می‌باشد. به‌همین دلیل است که نبرد برای ارزش‌های جهانی نباید به صورت گزینشی و تبعیض‌آمیز اعمال شود، بلکه این نبرد باید سراسر جهان را فراگیرد.

باید، انرژی تازه‌ای به صلح میان اسرائیل و فلسطینیان تزریق کنیم و باید این کار را با تمام احساس و وجدان و حمیت خود انجام دهیم. اهمیت این مسئله برای کل خاورمیانه و همچنین نبرد درونی اسلام (نبرد اسلام دموکراسی خواه با اسلام ارتجاع)، فراتر از حل مشکلات فلسطینیان می‌باشد. برقراری صلح در این منطقه، برهان روشن و زنده‌ای برای این است که منطقه و جهان می‌توانند فرهنگ‌ها و مذاهب‌های مختلف را

تحمل کنند. چنین صلحی می‌تواند سبب پایان یافتن اسلام ارتجاعی شود که از مسئله اسرائیل و فلسطینیان برای تقویت ایدئولوژی خود بهره گرفته است. ما باید برای نابودی فقر، فحطی، بیماری و خشونت، بخصوص در آفریقا، مبارزه کنیم، کمک‌های خود به کشورهای نیازمند را به میزان بیشتری افزایش دهیم و تلاش‌های خود را در راستای پیشرفت این جوامع بیشتر نماییم. پیش از دوران ریاست بریتانیا در (G-8)، هشت کشور صنعتی، در سال ۲۰۰۵، مشکلات آفریقا و تغییرات آب و هوایی در رؤس برنامه‌های دولت لندن قرار نداشت، چه برسد به جامعه جهانی. اما هم‌اکنون جامعه جهانی به این مسائل توجه دارد. این امر تا حد زیادی وابسته به تلاش‌های میلیون‌ها نفری است که به‌وسیله کارزار "به تاریخ سپاردن فقر" و "لا یو ۸ (Live 8)"، به حرکت در آمدند. این حرکت‌های مدنی سبب ایجاد جریانی گسترده در جامعه مدنی برضد فقر و نابرابری شدند. اما باید مراقب بود، به این دلیل که هم‌اکنون این مشکلات در رؤس برنامه‌های جامعه جهانی قرار گرفته‌اند، دلیلی نمی‌شود که بار دیگر از اولویت بیفتند. باید مطمئن شویم که چنین امری (از اولویت فائق فقر و نابرابری و تخریب محیط زیست) رخ نخواهد داد. باید به تحریک و جریان دادن منابع و خواسته‌ها برای عملی کردن تعهدات سال ۲۰۰۵ در همایش گروه ۸ ادامه دهیم. من دیدم که اگر دولت‌های آفریقایی تعهدی واقعی برای پیشرفت داشته باشند، به دنبال آن مردم آفریقا بقیه کارها را خود انجام می‌دهند. به همین دلیل، فارغ از وخامت اوضاع و موانع دشوار پیش رو، باید نسبت به این پیشرفت‌ها خوش بین باشیم.

ما باید گفت‌وگوهای وسیعی را درباره گسترش تجارت آزاد در سطح جهان صورت دهیم. روشن است که ما متعهدیم تا با فقر در جهان مبارزه کنیم و از پیشرفت کشورها حمایت نماییم، اما در برابر تلاش گسترده‌ای برای پیشبرد همکاری‌های چندجانبه‌ای برای رسیدن به هدف‌های مشترک در تجارت جهانی نیز انجام دهیم. اگر نتوانیم که چرخه تجاری شایسته‌ای را ایجاد کنیم، چرخه‌ای که هم منافع ما و هم منافع گسترده دیگر کشورها را تأمین کند، نتایج دردناکی به‌بار خواهد آورد و در جهت عکس بسیاری از اهداف مان حرکت خواهیم نمود. سیاست "مراقبت از کشاورزی" اروپا، سیاستی مربوط به گذشته است و باید پایان پذیرد، اما تغییرات تجاری، اقتصادی در اروپا، به تنهایی مشکلی را حل نخواهد کرد. ایالات متحده و ژاپن نیز باید در این فرایند شرکت کنند. برای بهبود دسترسی به بازارهای غیر کشاورزی، باید به دنبال کسب پشتیبانی برزیل و هند باشیم. باید بر روی یک بسته توسعه برای فقیرترین



کشورها که شامل دسترسی ۱۰۰ درصد آنها به بازارهای جهانی و کمک تجاری باشد، به توافق برسیم.

سرانجام، این که جهان باید بر روی تهدید تغییر آب‌وهوایی تمرکز نماید. نسل‌های آینده، ما را به خاطر عدم توجه به تخریب و آلوده‌سازی سیاره خود، نخواهند بخشید. ما نیاز به یک چارچوب روشن و مشخص برای عملی کردن مبارزه با این تهدید داریم. این چارچوب باید نتایج محسوسی برای تمام بازیگران اصلی داشته باشد تا به راحتی آن را بپذیرند. چنین چارچوبی باید در قلب خود دارای این هدف باشد که غفلت گازهای گلخانه‌ای و دمای سیاره را تثبیت کند. من معتقدم که یک چارچوب محکم و داشتن هدف روشن، به انقلاب تکنولوژی مورد نیاز یاری خواهد کرد. ضروری است تا اطمینان لازم برای بخش تجاری، جهت سرمایه‌گذاری در تکنولوژی پاک‌تر و کاهش گسیل گازهای گلخانه‌ای، فراهم شود.

ایالات متحده خواهان اقتصادی است که نیاز کمتری به انرژی حاصل از هیدروکربن‌ها داشته باشد، این کشور سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در تکنولوژی پاک انجام داده است. برای رسیدن به این هدف (کاهش گازهای گلخانه‌ای ناشی از انرژی حاصل از هیدروکربن) چین و هند نیز باید به صورت قابل توجهی رشد داشته باشند. جهان آماده شروع دوباره است، واشنگتن می‌تواند به هدایت این امر یاری رساند.

در طول ۹ سال دوران نخست‌وزیری ام، دست از آرمان‌گرایی برنداشته‌ام و هرگز آدم بدبینی نبودم. من کاملاً به این نتیجه رسیده‌ام که تمایزی بین سیاست خارجی مبتنی بر ارزش‌ها و سیاست خارجی مبتنی بر منافع ملی وجود ندارد. جهانی‌سازی باعث وابستگی بیشتر کشورها به یکدیگر می‌شود و این وابستگی، ضرورت یک سیستم مشترک ارزش‌ها را روشن می‌سازد. در نتیجه آرمان‌گرایی (ایده‌آلیسم) به سیاستی واقع‌گرایانه تبدیل می‌شود.

هیچ‌یک از سیاست‌هایی که در جهت ایجاد سیستم مشترک ارزش‌ها اعمال می‌شوند، قادر به حذف کامل پس‌رفت‌ها، نقص‌ها، گسست‌ها و اهمال‌ها نخواهد شد. این مشکلات نتیجه تصمیمات سیاسی عملی است که در جهانی پر از مشکل گرفته می‌شود. اما به‌ر حال اتخاذ چنین سیاست‌هایی به این معنی است که وجدان انسانی، که سبب پیشرفت انسان در طول تاریخ شده است، همچنان بهترین امید برای جهان آینده می‌باشد. به‌همین دلیل می‌گویم این جنگ، نبردی برای ارزش‌هاست. ارزش‌های ما هدایت‌کننده ماست. این ارزش‌ها موجب پیشرفت انسان در طول تاریخ شده است. در هر زمانی و هر مکانی وظیفه ما این است که برای این ارزش‌ها بجنگیم و از آنها دفاع کنیم. امروز، در آستانه عصری نو، زمان آن فرارسیده است تا بار دیگر برای این ارزش‌ها بجنگیم.

در آخرین روزهای صفحه‌آرایی نشریه، آقای دکتر محمد یلپانی، که متن انگلیسی مقاله «تونی بلر» در نشریه «فارین افرز» را مطالعه کرده بودند، نقد و بررسی‌ای از این مقاله به دفتر نشریه ارسال داشتند که در بخش چشم‌انداز خوانندگان درج شده است.